



پای خاطرات راضیه تجاره، داستان‌نویس

چرا کفش‌های همسرت را برای جبهه آماده می‌کنی؟!

۵



روایت بازیگرانی که مجری
خارجی‌ها بودند

۳



غلامرضا طریقی؛
بی‌پناه‌ترین بچه جهان

۴



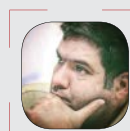
رمانی که در بخش
«مستندنگاری» تقدیر شد؟!

۷

درآغاز

به بهانه انتشار دویستمین شماره «قفسه کتاب»

این صد و چند نفر



میثم
رشیدی‌مهرآبادی
سردبیر قفسه کتاب

۲۰۰ یک عدد است؛ یک عدد معمولی مثل خیلی از عددهای دیگر؛ مثل ۱۳۵ یا ۶۷۸ اما رند بودنش آدم را وسوسه می‌کند. از خدا پنهان نیست از شما چه پنهان برنامه داشتیم به بهانه شماره ۲۰۰ با سردبیران قبلی «قفسه کتاب» آقایان حسام آبنوس و محمدصادق علیزاده گفت‌وگو کنیم تا بهانه‌ای داشته باشیم برای تشکر از زحمات‌شان. گرفتاری‌های کاری و همزمانی این روزها با برگزاری جشنواره فیلم فجر باعث شد این بزرگواران، اجابت دعوت ما را به زمان دیگری موکول کنند. ما هم از فرصت استفاده کردیم و در صفحات ۱۹۹ شماره قبلی دوری زدیم و نام همکاران قفسه کتاب را احصا کردیم تا سپاسگزار زحمات‌شان باشیم. هرکدام‌شان کم‌وبیش سهمی در انتشار قفسه کتاب داشته‌اند و اگر نام

پایسته، سمانه وکیلی، ساره گودرزی، سمیه جمالی، سمیه عظیمی ستوده، ارمیا مرادیان، زینب گل محمدی، مجید آزاد، فاطمه سادات میراحمدی، معصومه احمدی، فاطمه شایان پویا، الهام اشرفی، محسن ذوالفقاری، فاطمه مهرابی، محمد عربی، حمید بناء، هاشم نصیری، محمد قاسمی پور، زینب قیامت‌پور، امیرحسین حیرانیان، مهدیه زکی‌زاده، شیما ناصری، رضا احسان پور، الهام بن عباس، فهیمه شاکری مهر، سعیده شبرنگ، مجید شکرالهی، حمید عینی خراسانی، مجید رحیمی، فاطمه دولتی، سعیده اسدالهی، مریم راهی، فرشته سادات حسینی، محمد رضا خراسانی‌زاده، پرویز شیشه‌گران، محمد جواد محمد حسینی، معصومه جواهری، نگین ذکایی، امیرعلی صادقی، مریم حسینی شکیب، عارف جعفری، پروانه حیدری، شمس جلفا، راضیه نوروزی، پریسا شیرازی، محمود جوانبخت، محسن باقری، نرجس توکلی، مرتضی اسدی، ملینا گیوه‌کی و...

کسی از قلم افتاده، کاملا سهوی است. سمیه سادات حسینی، اسماعیل بنده خدا، زینب مرتضایی فرد، یونس فردوس، هدی برهانی، نجمه نیلی پور، مرتضی صالح‌آبادی، علی سلیمی، مهدی خانعلی‌زاده، زینب هاشم‌زاده، فاطمه سلیمانی ازندریانی، نفیسه سادات موسوی، احمد رضا حجاززاده، محمدرضا معلمی، زهرا پیری، سعید کرلایی عباس، صادق میرزاده، سعیده رنجبر، آزاده جهان‌احمدی، سید علی مددزیدی، نعیمه سیلواری، زهره صالحی، زینب آزاد، آسیه تقوی پور، علی رکاب، فائزه آشتیانی، عاطفه جعفری، ثنا سقفی، کمیل فرحزادی، نغمه رحیمی پور، زینب فروزنده، زهرا راستگویی، پونه فضائی، مهدیه جاهد، محمدعلی یزدانیار، زهرا بزرگ‌زاده، زهرا قدیانی، مریم رحیمی پور، علی فیض‌الهی، طاهره راهی، فاطمه عارف‌نژاد، فاطمه خانعلی‌زاده، نرگس موحد، حسین شرفخانلو، لادن عظیمی، فاطمه عابدی، زهرا حسینی، لیلا مهدوی، رضا شعبانی، فاطمه موسوی، الهام قاسمی، عطیه هراتی مطلق، مهسا



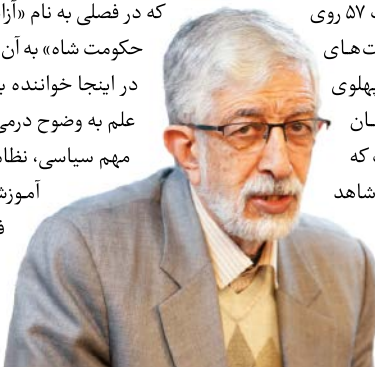
دکتر غلامعلی حداد عادل در نشست بررسی کتاب «محض اطلاع»

توصیه می‌کنم یادداشت‌های **عَلَم** را بخوانید

او ادامه داد: علم در یادداشت‌هایش از بعضی تفریحات خاص خودش و شاه با عنوان «گردش» یاد کرده است، گردشی که در آن پای یک زن در میان است به طوری که در جلد هفتم یادداشت‌های علم که طی ۲۱ ماه تألیف شده است، معشوقه انگلیسی علم ۱۷ بار به ایران آمده است. از آن طرف شاه نیز در گردش خود در متن کتاب ۷۰ بار به معشوقه‌های خودش ملاقات کرده است. به شکلی که وقتی رزمایشی در حال انجام است و زنرال‌ها، رجال سیاسی و مقامات منتظر آمدن شاه برای شروع هستند، او مشغول گردش است!

رئیس اسبق مجلس شورای اسلامی بیان کرد: موضوع دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، بحث آزادی است که در فصلی به نام «آزادی و استبداد در دوران حکومت شاه» به آن اشاره شده است.

در اینجا خواننده با مطالعه یادداشت‌های علم به وضوح درمی‌یابد که در همه مسائل مهم سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و دانشگاهی فقط و فقط شاه تصمیم می‌گیرد و هیچ‌کس جرأت چون و چرا نداشته است.



به اسناد و مدارک نیست. اهل تحقیق، تاریخ‌نگاران و دانشجویان می‌توانند با دستمایه قرار دادن این یادداشت‌ها ده‌ها کتاب و پایان‌نامه تألیف کنند. رئیس فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی عنوان کرد: من در کتاب محض اطلاع با تحلیل و بررسی یادداشت‌های علم خواستم یک پرده از فساد پهلوی را نشان دهم و در تابلو دیگر که به خاطرات سه چهره انقلابی پرداختم از فداکاری‌هایی بگویم که جوانان این کشور انجام دادند تا انقلاب اسلامی را حفظ کنند.

غلامعلی حداد عادل گفت: در بررسی و تحلیل یادداشت‌های علم بر این هدف بودم که چهره پهلوی را به روایت یکی از چهره‌های مطرح آن نشان دهم تا جوانان این کشور بدانند، چرا انقلاب ۵۷ روی داد؟ آنچه در یادداشت‌های

علم از وضعیت دوره پهلوی ارائه شده است از زبان یکی از کارگزاران است که دشمنی با شاه ندارد و شاهد نزدیکی اغلب رویدادها و روابط شاه حتی در جنبه‌های خصوصی زندگی اوست.



نشست بررسی و نقد کتاب «محض اطلاع» با حضور دکتر غلامعلی حداد عادل، رئیس فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی در سرای کتاب برگزار شد. دکتر غلامعلی حداد عادل در بررسی و نقد کتاب محض اطلاع، گفت: این کتاب تحلیل محتوایی جلد هفتم یادداشت‌های اسدا... علم، نخست‌وزیر و وزیر درباره پهلوی دوم است. یکی از اتفاقاتی که در زمینه تاریخ‌نگاری پس از انقلاب اسلامی روی داد، ظهور و رشد خاطره‌نگاری رجال سیاسی است. بخشی از رجال سیاسی پهلوی خاطرات خود را پس از سقوط رژیم نوشتند و برخی دیگر مانند اسدا... علم یادداشت‌هایی از دیدار با شاه و وضعیت کشور در همان زمان ثبت و در خارج از ایران نگهداری کرد. علم به دخترش وصیت می‌کند که این یادداشت‌ها را پس از مرگ شاه انتشار بدهد.

او افزود: من به جوانان توصیه اکید می‌کنم یادداشت‌های علم را بخوانند، چون این یادداشت‌های راوی وضعیت حکومت پهلوی از زبان یکی از رجال سیاسی نزدیک به دربار است. به نظر من هیچ‌کدام از خاطرات رجال سیاسی به اندازه یادداشت‌های علم مفیدتر و مستند

نقد رمان «فصل بی‌هراسی» در رشت برگزار شد؛

مشکل رمان امروز، خالی بودن از پژوهش است



میان دانشجویانی که از یک محیط کوچک به دانشگاه می‌آیند مشاهده می‌کنیم. این خلأ در داستان‌های علمی و مهنی، به اشتباه، دلبستگی تصور می‌شود اما در خلال قصه و با ورود فاطمه، جنس دیگری از تعلق، به نمایش گذاشته می‌شود که به حقیقت و باور علی نزدیک‌تر است.

مهدی کرد فیروزجایی، نویسنده، کارشناس و مدرس داستان، از طریق ارتباط برخط، به جلسه نقد پیوست و ضمن قصه‌گو خواندن رمان فصل بی‌هراسی، پژوهش عمیق نویسنده پیش از نگارش کار را ستود. وی در این باره گفت: یکی از مشکلات رمان‌های امروز، خالی بودن از عقبه مطالعاتی و پژوهشی است. کاری که عقبه پژوهشی داشته باشد و در قالب گفتار و رفتار، پیام‌های حساب شده‌ای را منتقل کند، ارزشمند است. فیروزجایی که در مراحل تولید رمان فصل بی‌هراسی، در خلال جلساتی، با نویسنده همراه بوده است، پژوهش فاضل را سبب غنای این اثر دانست و تأکید کرد: نویسندگان ما باید بدانند که برای خلق یک ماجرا، نیاز به پشتوانه تحقیقاتی دارند.

محمدحسین فاضل، نویسنده این رمان نیز گفت: برای نوشتن رمانم از منابع دست اول از منشورات قدیمی سازمان مجاهدین خلق استفاده کردم و بعضی از مطالعاتم نیز مربوط به خاطرات افرادی است که از سازمان جدا شده بودند. وی همچنین از رمان‌هایی که دارای مضامینی مشابه بودند و روایتی از تاریخ سازمان مجاهدین داشتند، نام برد و افزود: جرقه اولیه رمان در سال ۹۶ در ذهنم شکل گرفت اما طی مطالعات و جلساتی که با دوستان نویسنده داشتم، ضمن حفظ خط اصلی، بسیاری از جزئیات تغییر کردند و در مجموع حدود ۱۵ بار بازنویسی، مرا

به این فصل بی‌هراسی رساند. طاهره مشایخ، نویسنده و مدرس دانشگاه، به شکل رابطه علی و مهناز در قصه اشاره کرد که حکایت از نوعی وابستگی داشت و نقش مهناز را به نوعی، پرکننده خلأ عاطفی علی به عنوان یک جوان دانشجوی شهرستانی دانست و اظهار داشت این واقعیت تلخ را امروزه نیز در

جلسه نقد رمان «فصل بی‌هراسی» به همت نهاد کتابخانه‌های استان گیلان و با همکاری کانون ادبی راوی در کتابخانه عمومی خاتم الانبیاء رشت برگزار شد. فصل بی‌هراسی، اولین رمان محمدحسین فاضل، اثری داستانی با پیرنگ مبارزه و ماجراجویی، قصه چند جوان در دل روزهای پر التهاب مبارزه با رژیم پهلوی است که توسط شرکت چاپ و نشر بین‌الملل به‌تازگی منتشر شده است.

در آغاز این نشست، سمیه انصاری، مجری کارشناس، ضمن تأکید بر ضرورت پرداختن به روایت‌های داستانی از دل تاریخ در جهت حفظ هویت تاریخی، به اهمیت این رمان و آثاری از این دست در ترسیم صحیح حقایق تاریخی برای نسل امروز اشاره کرد.

در ادامه سعیده شیرنگ، منتقد و پژوهشگر، به شخصیت‌پردازی اثر اشاره کرده و گفت: مادر این رمان با چهار دسته شخصیت مواجهیم. شخصیت‌های محوری، شخصیت‌های حاشیه‌ای، شخصیت‌هایی که ابتدای متن حضور دارند اما کم‌کم به حاشیه می‌روند، و شخصیت‌هایی که از حاشیه داستان به متن می‌آیند. وی سپس با اشاره

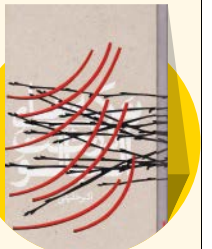
به نام بری از شهید سید علی اندرزگو در رمان، گفت: انتظار داشتم در طول اثر، شبی پررنگ‌تر از شهید اندرزگو را مشاهده کنم اما با توجه به این‌که در رمان‌های انقلابی، به همین اندک هم عموماً پرداخته نشده، این حرکت نویسنده را در نوع خود ارزشمند می‌دانم.



تاریخ

درباره کتاب «ترکه‌های درخت آلبالو»
ارتش فدای ملتهاشم نصیری
نویسنده

خیلی سخت است که سرهنگ معروف ارتش کشور باشی، چند سال از دوران خدمت صادقانه را مشغول درگیری با اشرار مسلح کردستان بوده باشی و در نهایت در سال ۵۷ برای مقابله با مردم، تو را رئیس یکی از مقرهای مهم ژاندارمری تهران کنند و برای نشان دادن اقتدارشان، فرمان تیراندازی مستقیم به معترضان را در اختیار بگذارند. جالب‌تر این‌که تو به نیروهای اجازه شلیک حتی یک گلوله به سوی جوانان وطن را ندهی و دست آخر نیز به جرم کوتاهی در انجام وظایف نظامی‌ات و همراهی کردن با انقلابیون، محکوم به اعدام بشوی. سپس لطف تقدیر شامل حالت بشود و همان انقلابیون در بهمن‌ماه پیروز شوند و از قضا پدر همسرت نیز یکی از افراد با نفوذ آن جریان باشد. دیگر از این بهتر مگر ممکن است؟ باورپذیر نیست اما انقلابیون نیز درباره تو اشتباه می‌کنند و این بار به جرم خیانت به مردم کشور و صدور حکم تیر مستقیم علیه آنها، در دادگاه انقلاب، محکوم به اعدام می‌شوی. دنیای عجیبی است؛ یک روز تو را به جرم تیراندازی نکردن به سوی هم میهنانت و روزی دیگر تو را به جرم تیراندازی به آنها به عنوان خائن معرفی می‌کنند. از حکمت خداوند متعجب می‌شوی و به عنوان آخرین شانست برای کمکی به



وطن و رهایی یافتن از برچسب سرهنگ خائن، از قاضی دادگاه انقلاب می‌خواهی که تو را به کردستان بفرستد تا شاید بتوانی کمی از زنج همیشگی آن دیار بکاهی. برای قاضی تشریح می‌کنی که چند سال را در کردستان سپری کرده‌ای و وجب به وجب آنجا را مانند کف دست می‌شناسی. قاضی به هیچ عنوان قانع نمی‌شود تا سرانجام مجبور می‌شوی که یک جمله تاریخی بگویی: شما که در هر صورت می‌خواهید من را اعدام کنید؛ می‌دانید که در این شرایط حساس رفتن به کردستان برای یک ارتشی دست‌کمی از خودکشی ندارد. برای شما که فرقی ندارد؛ بگذارید من را گلوله‌های دشمنانم بکشد، نه هموطنانم! ترکه‌های درخت آلبالو، برساختی داستانی از زندگانی سراسر تلاش و کوشش سرهنگ ارتش، شهید ایرج نصرت‌زاد است. کسی که در دوران طاغوت، مسلمانانه زیست و همواره پشتیبان مردمش بود و در دوران پس از انقلاب اسلامی نیز با حضور خود در قائله کردستان، جام شهادت را نوشید تا باری دیگر به شعار ارتش فدای ملت جامه عمل ببوشاند! البته ترکه‌های درخت آلبالو چند پیرنگ فرعی نیز در بطن خود دارد که نشان‌دهنده دغدغه‌مندی نویسنده آن پیرامون تاریخ انقلاب اسلامی ایران است. از نکات فرمی جالب این داستان پرکشش، شهادت شخصیت اصلی آن در اواسط کتاب است؛ به طوری که در ۹۰ صفحه پایانی کتاب دیگر ردی از این شخصیت نیست. صفحات پایانی کتاب بیشتر ناظر بر نتیجه حضور افراد مخلص مانند نصرت‌زاد در مبارزه با اشرار ضدانقلاب و نقش پر رنگ آنان در حمایت از مردم مظلوم کردستان دارد.

یادداشتی بر کتاب «کار من بود» نوشته محمد رحمانی

روایت بازیگرانی که مجری خارجی‌ها بودند



پونه فضالی

منتقد ادبی

در همین ابتدای کار بگویم که اگر به دنبال کتابی در حوزه تاریخ ایران با تحلیل‌های شاذ یا تخصصی هستید، سراغ این کتاب نروید. اگر اهل خواندن کتاب‌های تالیف یا ترجمه که به جزئیات تاریخی همراه با نظریه‌های مختلف پرداخته‌اند هستید، این کتاب حرف تازه‌ای برای‌تان ندارد. اگر محقق یا پژوهشگر تاریخ هستید، خواندن این کتاب گرهی از ذهن شما باز نمی‌کند. اما اگر می‌خواهید برای شروع به سراغ کتاب‌های تاریخ معاصر بروید و اطلاعات اولیه و جامعی به دست بیاورید یا به دنبال اثری هستید که مختصر و مفید بخشی از اتفاقات صد سال اخیر کشور را با زبانی ساده و روان و نثری جذاب بیان کرده باشد، خواندن این کتاب می‌تواند به شما کمک کند.

این کتاب در واقع اولین جلد از مجموعه‌ای به نام «روزگار ایران» است که هدف آن ارائه اطلاعات تاریخی به عموم مردم و خوانندگان علاقه‌مند به تاریخ است و تکیه بر اسناد و کتب تاریخ شفاهی دوران مورد نظر پژوهش، مهم‌ترین ویژگی آن است. خواندن خاطرات افراد نظامی و سیاسی جذابیت‌های غیرقابل انکاری دارد و در این اثر تلاش شده در یک خط سیر، وقوع اتفاقات از منظر افراد مختلف بیان شود و در نهایت نتیجه‌گیری بر عهده خود خواننده قرار داده شده است.

به دلایل فوق، کتاب به جریان وقایع پیش‌آمده از بعد از استبداد صغیر و روی کار آمدن احمدشاه قاجار که به مشروطه دوم مشهور است تا وقوع کودتای سوم اسفند و متعاقب آن قدرت‌گرفتن رضاخان و تفریعش از درجه قزاقی به سردار سپهی پرداخته است.

کتاب در چهار فصل تدوین شده که فصل اول به طور مختصر به برآمدن و سقوط سلسله قاجاریه اختصاص یافته است. نویسنده در این بخش ضمن پرداختن به دلایل زمینه‌های انقلاب مشروطه و فراز و فرود آن، نگاهی هم به اتفاقات جهان از جمله وقوع جنگ جهانی اول داشته است. از نظر وی انقلاب روسیه که منجر به ترک موقت ایران از سوی این کشور شد و نیز شکست آلمان و عثمانی در جنگ بین‌الملل اول، زمینه را برای نفوذ هرچه بیشتر انگلستان فراهم کرد. این عوامل به اضافه هرج و مرج ایجادشده در کشور، شرایط را برای تغییراتی اساسی در ساختار سیاسی ایران فراهم ساخت. تغییراتی که به صلاحدید و دستور عوامل انگلیسی و با حمایت آنها شکل گرفت.

در جریان قرارداد ۱۹۱۹ که بین دولت انگلستان و برخی رجال خائن قاجار منعقد شده بود، چهره منفوری از این کشور برای افکار عمومی ایران ترسیم شد. علاوه بر آن تبلیغات بلشویک‌های تازه به قدرت‌رسیده در شوروی هرچه بیشتر

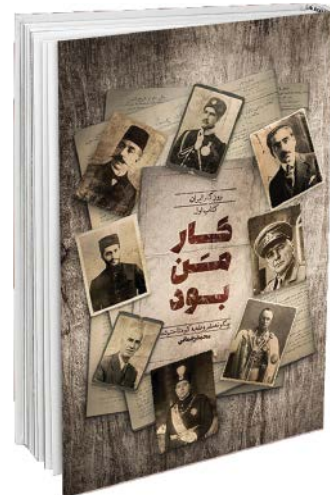
بر آتش این بی‌زاری دامن می‌زد. پادشاهی انگلیس از یکسو بابت محبوبیت روسیه احساس خطر کرده بود و از سوی دیگر به دلایلی دیگر توانایی اداره مستقیم کشورهای تحت سلطه خود را نداشت. فصل دوم کتاب به پنهان و آشکار رقابت روسیه شوروی و انگلیس، مناقشات این دو کشور و سیاست‌های ناشی از آن در ایران می‌پردازد. انگلیس که تا قبل از این زمان، بی‌میل به مستعمره‌ساختن ایران و قراردادن یک نایب‌السلطنه در کشور نبود، با اعتراضات گوناگون خواص و عوام از این هدف منصرف شد. اما همچنان به دنبال کسب منافع خود در ایران از طریق ممانعت از گسترش و نفوذ شوروی و افکار سوسیالیستی و تحت سلطه قرار دادن حکومت کشور بود. همین امر نهایتاً انگلیسی‌ها را به فکر تغییر ساختار حاکمیت و شاید تغییر سلطنت انداخت.

فصل سوم کتاب به وقایعی اشاره می‌کند که کودتای سوم اسفند را رقم زد. کودتایی نظامی که با برنامه‌ریزی عوامل انگلیسی و به رهبری یک انگلوفیل دوآتشه به نام سیدضیاءالدین طباطبایی انجام گرفت. کسی که نه تنها هرگز از کودتا علیه سلطنت قاجار پشیمان نبود، بلکه تا آخر عمرش به مزدور انگلیس و مجری دستورات این کشوربودن اذعان و افتخار می‌کرد.

فصل آخر کتاب به اتفاقات صد روزه دولت کودتا پرداخته است؛ دولتی که شعارش ایجاد تغییرات اساسی عام‌المنفعه بود. سیدضیاء تلاش کرد در مدت کوتاه ریاست‌الوزرای‌اش اقداماتی انجام دهد اما به دلیل وقوع اختلافات ناکام ماند. دولت او دولت مستعجل شد و به همان سرعتی که توسط انگلیسی‌ها روی کار آمده بود، به برکناری رضایت داد.

محور روایت کتاب بازیگران تاریخ و نحوه عمل آنهاست. بازیگرانی که آگاهانه یا ناآگاهانه مجری عاملانی خارجی شدند؛ همان عاملان و آمرانی که همواره به دنبال منافع کشورهای متبوع خود بودند. آبرونساید فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران سال‌ها بعد در خاطراتش در بخش مربوط به کودتای ایران می‌نویسد: «گمانم مردم همه می‌پندارند کودتا را من راه انداختم، راستش را بخواهید شاید هم کار، کار من بوده است.»

کتاب «کار من بود» در واقع بیشتر از آن که تالیف باشد تدوین است و اگرچه نویسنده تلاش کرده است که خط روایی اثر از دست نرود، در برخی مواقع نقل‌قول‌های طولانی و ارجاعات زیاد به منابع، برای خواننده سردرگمی ایجاد می‌کند. از نقاط قوت کتاب پیشگفتار و مقدمه آن است و نیز طرح جلد مناسب، صفحه‌آرایی خوب و تصاویر باکیفیت، زیرنویس‌ها و فهرست منابع کافی و مفید که در مجموع آن را به کتابی خوشخوان و جذاب تبدیل کرده است.



کتاب کار من بود، در واقع اولین جلد از مجموعه‌ای به نام «روزگار ایران» است که هدف آن ارائه اطلاعات تاریخی به عموم مردم و خوانندگان علاقه‌مند به تاریخ است و تکیه بر اسناد و کتب تاریخ شفاهی دوران مورد نظر پژوهش، مهم‌ترین ویژگی آن است. خواندن خاطرات افراد نظامی و سیاسی جذابیت‌های غیرقابل انکاری دارد و در این اثر تلاش شده در یک خط سیر، وقوع اتفاقات از منظر افراد مختلف بیان شود و در نهایت نتیجه‌گیری بر عهده خود خواننده قرار داده شده است.

یادداشت

معرفی کتاب «تونل سوم»

پراز خرده ماجراهای جذاب



رضا شعبانی

خبرنگار

نوشتن برای نسل امروز مشکل است و این مسأله فقط منحصر به حوزه انقلاب اسلامی که موضوعی تاریخی است، نمی‌شود و همه موضوعات مبتلابه امروزی را نیز شامل می‌شود. خیلی اهمیت دارد که نویسنده چه

زاویه دید، چه زبان و چه شیوه روایی را انتخاب کند که بچه‌های امروزی را تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین زمانی که می‌خواهیم داستانی انقلابی برای کودک یا نوجوان بنویسیم، این مسأله از اهمیت خاصی برخوردار است و بهتر است از مستقیم‌گویی پرهیز کنیم تا بچه‌ها پس‌نزنند و با متن ارتباط برقرار کنند. از سویی برای خلق داستان با موضوع انقلاب هرچه نویسنده تجربه زیستی و مطالعاتی پررنگ‌تری داشته باشد، اثر ماندگارتر و گیراتری خلق می‌کند. زمانی که مستقیم‌گویی کنیم مجبوریم شعار دهیم، موضعگیری کرده و حق و باطل کنیم. در صورتی که امروزه زمینه فکری بچه‌ها، نسبی شده و به صورت حق و باطل مطلق به موضوعات نمی‌نگرند و این نسبیت‌گرایی، موضوع مهمی است که باید در زمان نوشتن برای کودک و نوجوان امروزی مورد توجه قرار گیرد. «تونل سوم» از آن دست رمان‌های خواندنی با



موضوع انقلاب و البته درونمایه بلوغ شخصیت و پراز خرده ماجراهای جذاب و اولین اثر فاطمه الیاسی است که از سوی انتشارات شهید کاظمی در ۱۷۴ صفحه به بازار نشر

عرضه شده است.

کتاب داستان پسر نوجوانی به نام وحید است. او در مدرسه چندان کودک محبوبی نیست؛ اما کم‌کم با بزرگ شدنش نگاهش به دنیا تغییر می‌کند. داستان با کودکی وحید در مدرسه شروع می‌شود و با جوانی او ادامه پیدا می‌کند. جایی که وحید به صف انقلابیون می‌پیوندد و جلوی جنایت‌های رژیم شاهنشاهی می‌ایستد.

«تونل سوم» تلاش می‌کند تا یک بازنمایی از مبارزات نیروهای انقلاب در سال ۵۷ به مخاطب ارائه داده و بخشی از تلاش این نیروها برای مبارزه با رژیم شاه در کرمانشاه را پوشش دهد. فاطمه الیاسی می‌کوشد در این رمان نوجوان، به مقابله با تحریف تاریخ پهلوی پرداخته و نشان دهد چگونه این رژیم با خرابکاری‌های مختلف سعی در بدنام کردن نیروهای مبارز انقلاب داشته است. «تونل سوم» جزو آثار راه‌یافته به مرحله نهایی جشنواره داستان انقلاب در سال ۹۹ بود و در همین سال و جشنواره جایزه ادبی شهید اندرزگو، به عنوان اثر برگزیده گروه کودک و نوجوان انتخاب شد. این رمان دارای یک محتوای تاریخی معتبر بوده و نویسنده برای خلق آن، فرم کلاسیک و قالب شاه‌پیرنگ را انتخاب کرده است. او خرده ماجراها را نیز به فراخور موقعیت خلق و چاشنی اصل داستان کرده است. در بخشی از کتاب آمده است: زبانش مثل یک تخته خشک به دهانش چسبیده بود و تکان نمی‌خورد. این قدر دکمه پیراهنش را پیچانده بود که دکمه از جا کنده شد و توی مشتت افتاد. بچه‌ها خیره نگاهش می‌کردند و پلک نمی‌زدند. طعم صدادزدن‌های یهویی را چشیده بودند و می‌دانستند تنبیه اساسی در انتظار وحید است. میرزایی فریاد زد: «حبیبیان! گفتم پاشو برو دفتر!» وحید سرش را پایین انداخت و از خودش پرسید: «کی گفتم برم؟»

برگ سبز و سند تیبیا ۲ مدل ۱۴۰۱ به شماره پلاک ۱۷۳ ص ۹۶ ایران ۲۴ شماره شاسی NAS821100N1056386 و شماره موتور ۴۸ ل ۴۸۷ شماره شاسی G6DB6A694318 شماره شاسی KMHEU41FP7A284662 به نام اسماعیل بخت مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

سند کمپانی و برگ سبز، برگ گمرک خودرو سواری هیوندای سوناتا مدل ۲۰۰۷ به رنگ سفید صدفی متالیک شماره انتظامی ایران ۶۷-۴۸۷ ل ۴۸۸ شماره موتور ۱۳۹۸۰۰۵۸۱۳۸ شماره شاسی NAAN11FC8EK682546 به نام رحیم بیات مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند کمپانی و برگ سبز خودرو سواری پژو پارس TU5 مدل ۱۳۹۳ به رنگ خاکستری متالیک شماره انتظامی ایران ۶۷-۷۲۶ ج ۳۱ شماره موتور ۱۳۹۸۰۰۵۸۱۳۸ شماره شاسی NAAN11FC8EK682546 به نام رحیم بیات مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

روایت غلامرضا طریقی از روزهایی که در نبود پدر به جنگ برف‌ها رفت

بی‌پناه‌ترین بچه جهان

هیچ چاره‌ای نداشتیم. باید تصمیم می‌گرفتم و گرفتم. دیدن اشک‌های مادرم له‌کننده‌تر از آن بود که بنشینم و کاری نکنم. وقتی شلوار و کاپشنم را می‌پوشیدم، شال‌گردن را دور گردنم می‌پیچیدم و کلاه پشمی را روی موهای زیرم می‌کشیدم در عالم شش‌سالگی، حس قهرمانی را داشتم که می‌خواهد به جنگ دشمن برود؛ دشمنی که گریه مادرش را درآورده بود.

موسیقی متن صحنه‌های آماده شدن قهرمانی که من بودم، هق‌هق مادر بود و صدای چکه‌های آب در گوشه‌گوشه خانه کاهگلی. تیرهای چوبی آفتاب‌خوردۀ خودشان را شل کرده بودند و از لابه‌لای ردیف‌های منظم‌شان از پشت پارچه سفیدرنگی که روی‌شان کشیده شده بود، قطره‌های آب را ول داده بودند زیر سقف خانه. قابلمه‌ها، تشت‌ها و کاسه‌های یکی‌یکی پر از آب می‌شدند و مادر حین خالی کردن‌شان در شرایطی که تلاش می‌کرد دو برادر چهارساله و دوساله‌ام سمت آنها نروند، آنها را خالی می‌کرد و آرام می‌گرفت.

قهرمانی که من بودم، به‌عنوان قوی‌ترین سرباز لشکر مادرم زدم بیرون تا پارو را که در گوشه‌ای زیر برف مدفون شده بود، پیدا کنم و از پله‌های نردبان ضدزنگ‌خورده بروم بالا و برفی را که داشت سقف خانه کاهگلی ۲۰۰متری را شکست می‌داد، بتارنم. وقتی داشتم بر ترس از ارتفاع غلبه می‌کردم و همراه با پاروی چوبی که انگار هزار کیلو بود، پا روی دومین پله نردبان می‌گذاشتم، مادرم آمد به حیاط و داد زد: نرو، می‌افتی بچه، الان داییت می‌آید و پارو می‌کند.

اما در لحن و صدای محزونش چیزی بود که انگار می‌گفت بچه جان! نگرانم بیفتی اما اگر بتوانی بالابروی و برف‌ها را شکست بدهی، دلم آرام می‌شود. من که امروز ترس‌های مختلف از ارتفاع و تاریکی بگیر تا ترس از دست دادنم؛ در آن لحظه در عالم کودکی پردل‌ترین مرد شهر قیدار شده بودم.

بالا کشیدن پاروی لعنتی از روی نردبان، ده دقیقه‌ای طول کشید و به پشت‌بام که رسیدم، خود را روی دست کشیدم به طرف وسط محیط و در میان برفی که شاید نیم متر می‌شد، غرق شدم.

سرماي قیدار همین حالا هم سوزناک است، آن وقت‌ها که همه چیز بخاری داشت، بماند. وقتی آن همه برف را یکجا دیدم، داشت گریه‌ام می‌گرفت اما نباید گریه می‌کردم. اگر مبارز یک لشکر گریه کند، روح لشکریان له می‌شود.

پدر که به‌عنوان فرمانده این سپاه کوچک در میانه زمستان رفته بود جبهه تا در مقابل دشمن بایستد به این فکر نکرده بود که سپاه چهارنفره‌اش در شهر باید در مقابل حملات زندگی چه کند؟! شاید هم فکر کرده بود و روی من که حالا قهرمان قصه بودم، حساب کرده بود. کارمند هیأت‌های هفت نفره و اگذاری زمین که

بعدها امور اراضی و بعد بخشی از جهاد کشاورزی شد، خانواده را از زنجان برده بود قیدار تا به کشاورزهای روستایی خدمت کند. روز اول انتقالی که رفته بود خانه سازمانی تحویل بگیرد، وقتی در انتهای فرم، جمله «اقرار می‌کنم که خودم منزل مسکونی ندارم» را دیده بود، آن را امضا نکرده بود و گفته بود من یک خانه در زنجان دارم. بعد رفته بود در دل شهر، خانه بزرگ کاهگلی اجاره کرده بود تا وجدانش آسوده باشد.

خانه‌ای که نه در حیاطش درست بسته می‌شد، نه حمام داشت و نه در و پنجره دست و درمانی. با سرویسی که در انتهای حیاط بود و پدر باید هر شب چهار پنج بار بیدار می‌شد تا بچه‌های قد و نیم قدش را ببرد آخر حیاط تا خودشان را راحت کنند و برگردند.

حالا هم در میانه مبارزه با فتودالیسم و سفر کردن از روستایی به روستای دیگر حس کرده بود باید برود به جنگ صدام و برگردد چون می‌خواست از انقلابی که خودش برایش زحمت کشیده بود، مراقبت کند.

مادر همیشه از روزهایی می‌گفت که چطور از وقتی من در سال ۱۳۵۶ به دنیا آمده بودم، پدر صبح از خانه بیرون می‌زده و می‌رفته برای اعلامیه پخش کردن و شعار داد و تا آخرهای فروردین ۱۳۵۸ که رفرا ندوم تمام شده بود و او برگشته بود سر زندگی‌اش، البته باز هم نه کامل.

پدر آرمانخواه هنوز وظیفه خودش می‌دانست روستا به روستا بگردد و حواله کمباین و تراکتور را به دست آدم‌هایی که حتی پول دولتی گرفتن آن را نداشتند، برساند و شب که به خانه می‌آید به قول خودش با وجدانی راحت سر روی بالش بگذارد. کم نبود قوطی شیرینی‌ها و شکلات‌ها و سوغاتی‌ها و میوه‌هایی که دم خانه می‌رسید و ما حق دست‌زدن به آنها را نداشتیم تا پدر بیاید.

او هم که می‌آمد، همه آنها را از خانه می‌انداخت بیرون تا نشوه نگرفته باشد از فلان «خان» و بهمان «کد خدا». و ما با حیرت و حسرتی غیرقابل‌گفتن، هر روز خدا این صحنه‌های وسوسه‌انگیز را می‌دیدیم و از کنارشان می‌گذشتیم. برای این‌که بدانید من در آن روز برفی یخبندان در پشت‌بام ۲۰۰متری خانه چه کشیدم، باید چند چیز را تجربه کرده باشید؛ مبارزه با سرماي خشک و بی‌رحم؛ مواجهه با برفی به قاعده نیم متر و دست‌کم یک بار پارو کردن برف روی پشت‌بام کاهگلی. بام آسفالت‌شده را هرکسی می‌تواند پارو کند اما پیدا کردن قلق و اندازه فشار به پارو طوری که هم برف را جلو ببرد و هم در گل سقف فرو نرود و اوضاع بام را از آن‌که هست بدتر نکند، کاری است در حد و اندازه‌های ظرافت و سختی کار ملیله‌کارانی که در زنجان با نقره نقش می‌زنند.

من که حالا ۴۰ و چندساله‌ام، خاطره آن برف‌پارو کردن چهار پنج‌ساعته را با واحد



بغض به یاد می‌آورم. نمی‌دانم چند دقیقه یک بار وقتی آب از کفش‌ها و سرما از دستکش‌هایم نفوذ می‌کرد و به حجم باقیمانده از برف خیره می‌شدم، وقتی به خاطر ترس از ارتفاع به کناره‌های پشت‌بام نمی‌رفتم و تلاش می‌کردم پارو از دستم سر نخورد و پرت نشود به پایین، بغض می‌کردم اما در دم‌دم‌های تراوش اشک، آب دهانم را قورت می‌دادم تا جواب مادر را که از پایین درحالی‌که یک بچه در بغل و یک بچه در کنارش داشت و اسمم را با نگرانی صدا می‌زد، بدهم و با صدایی بلند بگویم: خوبم؛ نترس.

آن روز قرار بود دایی بعد از این‌که برف خانه خودشان را پارو کرد بیاید و برف بام ما را هم پارو کند اما آن قدر نیامد که من با هر جان‌کدنی بود، کار را تمام کردم و پایین آمدم. لحظه ورودم به اتاق را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. وقتی که مثل قهرمانی به آغوش گرم مادرم پناه بردم.

حس قهرمانی من اما یکی دو ساعت دوام داشت تا وقتی که دایی آمد و مادر تعریفم کرد که چطور از پس پارو کردن برف برآمدم. دایی با تعجب از نردبان رفت بالا. برگشت و با لحنی که تمسخر وجه غالبش بود، به مادرم گفت: به این می‌گویی پارو کردن؟!

نصف برف مانده سر جایش ... و من که تا آن لحظه بارها بغضم را فرو داده بودم مثل پهلوانی که پشتش به زمین رسیده بود با تمام وجود، در مقابل حمله بغض، تسلیم شدم. نبود چندوقته پدر دو شکست برابم به ارمغان آورده بود؛ شکست از «برف» و «حرف». شکست در مقابل برف را می‌شد یک جور تاب آورد اما دومی غیرقابل تحمل بود. در حضور پدر هیچ‌کس، هیچ‌وقت نمی‌توانست با تمسخر درباره من حرف بزند. هیچ‌کس به خودش جرأت نمی‌داد من را کوچک کند اما حالا که او نبود، دایی می‌توانست ذوق و شوق قهرمانانه من را با حرفی پامال کند. چنین است که هنوز و همیشه، مهم‌ترین ترسم و عمیق‌ترین کابوسم، ترس از دست دادن پدرم شده است.

مبادا در نبود او، دیگران به رویم شیر شوند. آن روز وقتی دایی و مادر داشتند به حرف‌شان ادامه می‌دادند، رفتم گوشه‌ای از اتاق، پشت رختخواب‌ها و جایی دور از چشم همه، آرام و بی‌صدا گریه کردم. من در آن لحظه، بی‌پناه‌ترین بچه جهان بودم.

چند نویسنده مشهور از پشت پرده پدران‌شان گفتند!

به گزارش قفسه کتاب، نشست روایت بابا، (عصر روایت خوانی اهل ادب و فرهنگ از پدر) با حضور جمعی از اهالی ادبیات و رسانه در خانه شعر و ادبیات برگزار شد.

ابتدای این عصرانه، روایت حسین شرفخانلو، نویسنده و فرزند شهید سردار علی شرفخانلو که به خاطر گرفتاری‌های ناشی از زلزله اخیر موفق به حضور در این برنامه نشده بود، به‌صورت تصویری از گلزار شهدای خوی پخش شد. وی، بخش کوتاهی از روایتش درباره پدر شهیدش که در کتاب «بی‌بابا» توسط انتشارات جام جم منتشر شده بود را بازخوانی کرد.

دکتر اسماعیل امینی، سخنران بعدی عصرانه بود که متنی را درباره پدرش نوشته و سادگی‌های او را برای حضار خواند. مکرمه شوشتری، غلامرضا طریقی، زهرا کاردانی، احمد دهقان و رضا امیرخانی هم در این نشست عصرانه، روایت‌هایی از پدرهای‌شان خواندند که جدا از روایت احمد دهقان که مایه‌های طنز اجتماعی داشت، بقیه روایت‌ها، چشم حضار را خیس کرد.

مهدی قزلی، مدیر خانه شعر و ادبیات، اجرای این برنامه را به‌عنوان اولین نشست ادبی در دوران مدیریت جدید بر عهده داشت و سیدمحمد حسین حجازی، مدیرعامل شرکت نوسازی عباس‌آباد، در بخشی از این برنامه، به حضار خیرمقدم گفت و خانه شعر و ادبیات را به گسترش فعالیت‌های ادبی با رویکرد عمومی برای همه مردم شهر تهران، توصیه کرد.



چرا کفش های همسرت را برای جبهه آماده می کنی؟!



داستان در مجله «زن روز» نوشتم که موضوع آن نامه هایی بود که بین رزمندگان و خانواده ها تبادل می شد و با یک توطئه ای مجله تعطیل شد و این اتفاق بسیار ما را رنج داد و نتیجه آن شد مجله تعطیل شد و گروه دیگری با یک نگاه دیگری مجله را چاپ کردند و امروز باید این مجله بازخوانی شود.

❏ «اصحاب قلم» به خاطر نبود پول تعطیل شد!
تجار موانع فعالیت های فرهنگی را برشمرد و گفت: مجله «اصحاب قلم» را بعدها منتشر کردیم که بخاطر نبود پول و بودجه تعطیل شد. در مجلاتی که منتشر می کردیم به خاطر بازخورد خوبی که وجود داشت جریان مقابل تحت فشار قرار می گرفت لذا برای تعطیلی این مجله گریه می کردم و با این که گفتیم باید مقاومت کنیم، مجله تعطیل شد.

وی در پاسخ به این که چرا سردبیری مجلات زیادی به شما پیشنهاد داده می شد، گفت: صبوری و کم توقعی ویژگی من بود، پس همین باعث می شد چنین کارهایی را به من بسپارند؛ البته گاهی آزرده گی هایی در فعالیت ها پیش می آید. من به عنوان یک نویسنده همواره گفته ام نیاز به میز و صندلی ندارم اما نیاز به احترام دارم و تربیت دانشجو و دانش آموزان و کسانی که اهل ادبیات باشند برایم از همه چیز مهم تر است.

❏ کلاس ۱۶ ساله تعطیل شد!
این مدرس داستان نویسی به ذکر خاطراتی از تعطیلی کلاس های داستان نویسی پرداخت و گفت: بعد از سال ۱۳۶۷ که کلاس های داستان نویسی برقرار بود، ما کلاس داستان خوانی داشتیم و در جلسه ای که ۳۹ نفر در کلاس بودند، مدیر جدیدی آمده بود و جوابی که ما به هنرجوها برای داستان های برتر اهدا می کردیم را قطع کرده بود و به خاطر آن یکی از دانشجو ها، نامه ای انتقادی نوشت که همان موجب تعطیلی کلاس های سه شنبه شد و من به خاطر تعطیلی کلاس گریه می کردم و این کلاس ها ۱۶ سال تعطیل شد.

این دارنده نشان درجه یک هنری درخصوص میزان حقوق خود برای آموزش دانشجویان داستان نویسی گفت: حقوق من در حوزه هنری ابتدا هزار تومان بود و این حقوق امروز به دو میلیون تومان رسیده است.

❏ نقدهای تند و تیزی دارم
تجار در پاسخ به این سؤال که تاکنون به دنبال جایگاه مدیریتی بوده است، گفت: نه، هیچگاه به دنبال جایگاه نبودم، ولی سعی می کردم به جوان های نویسنده کمک کنم. ما در انجمن قلم طرحی برای حمایت از نو قلمان داشتیم که امکان هیچگونه پارتی بازی در آن وجود نداشت اما در شرایطی که نویسنده های نو قلم از ۶ تا ۹ میلیون تومان برای چاپ کتاب می پرداختند، ما حمایت می کردیم آثاری که قابل ارائه است، بدون دغدغه چاپ شود. وی درباره این که آیا انتقادی نسبت به مدیریت فرهنگی دارد، گفت: نقدهای تند و تیزی دارم که هرجایی مطرح نمی کنم. سپس در پاسخ به سؤال حجت الاسلام فخرزاده که گفت آیا فکر نمی کنید اگر مرد بودید، موفق تر بودید، گفت: نه؛ من هیچ وقت به جنسیت خودم نه شک کردم و نه آن را ممنوعیت می دانستم.

سال ۱۳۶۴ بعد از داستان هفت بند که بن مایه شهید و شهادت و جبهه داشت به خاطر جذابیتی که در بحث شهادت برایم وجود داشت، متحول تر شدم.

❏ چرا کفش های همسرت را برای جبهه آماده می کنی؟
تجار در تشریح فعالیت های فرهنگی همسرش گفت: همسر من در جبهه فیلم کوتاه تولید می کرد و من هیچگاه مانع حضور او در جبهه نمی شدم چون این کارها برایم جذاب بود و برخی به من می گفتند چرا تو کفش های همسرت را برای جبهه آماده می کنی! گاهی مجبور می شدم به خانواده همسرم اطلاعات حضور او در جبهه را نگوییم، چرا که من این کار را دوست داشتم. وی به آشنایی خود با حوزه هنری پرداخت و گفت: من در دورانی وارد حوزه هنری شدم که امیرحسین فردی، سید حسن حسینی و امرا... خیلی و محسن مخملباف در حوزه ادبیات فعالیت داشتند. در شرایطی که سه فرزند داشتم بعد از این که یک آگهی درباره داستان خوانی در حوزه هنری دیدم، داستان «هفت بند» را به دفتر حوزه هنری ارسال کردم که دعوت نامه ای به امضای امرا... خیلی به دستم رسید. من به حوزه هنری آمدم و با محیط جالبی روبه رو شدم. فضای حوزه هنری همانند خانه پدری گل و گلدان داشت و به من حس و حال خاصی می داد و همین که بچه ها این آب و حوض را می دیدند به آسمان نزدیک تر می شدند. من داستانم را سه شنبه در حوزه هنری خواندم و با محمدرضا سرشار، سید حسن حسینی و قیصر امین پور آشنا شدم که خویشاوندان خانه پدری شدند.

❏ داستان و ادبیات برایم اصل بود
این مدرس داستان نویسی ادامه داد: من با این که کتاب های جلال آل احمد را می خواندم اما وقتی وارد حوزه هنری شدم به خاطر این جذابیّت، حوزه هنری را رها نکردم و وارد فضای جدیدی شدم. داستان و ادبیات برای من اصل بود اما آنچه بیشتر برایم مهم بود، خانواده بود. من در کنار همسرم عاشقانه و دوستانه زندگی می کردم لذا فقدان ایشان برای من و فرزندان سنگین بود. این دارنده نشان درجه یک هنری ورود خود به تدریس داستان نویسی را توضیح داد و گفت: سال ۱۳۶۷ وقتی محمدرضا سرشار گفت قصد ادامه تدریس و اداره کلاس داستانی را ندارند، این کلاس به من محول شد. ۹ سال هر هفته یک

دفتر دهم کرسی روایت هایی از مسیر پریچ و خم کار فرهنگی که توسط مدرسه ماه حوزه هنری اجرا می شود، با روایت راضیه تجار، نویسنده ادبیات داستانی و دارنده نشان درجه یک هنری، در گالری شماره یک خانه عکاسان برگزار شد. تجار ابتدا به تشریح سیر زندگی و ورود به فعالیت های ادبی پرداخت و با بیان این که خداوند متعال در وجود هر کسی ودیعه ای قرار داده است و به خاطر آن هر کسی در مسیر و شاخه ای درخشان خواهد بود که دیگران آن استعداد را ندارند، گفت: من از ابتدای زندگی حس می کردم واقعا با واژگان دوستم. وقتی کلاس دوم ابتدایی بودم معلم واژگانی برای جمله سازی مطرح می کرد. دست من همیشه برای پاسخگویی بالا بود درحالی که ریاضی بلد نبودم.

وی کسب تجربه را ضروری ترین قدم برای نوشتن دانست و گفت: در کنار تجربه، استعداد، عشق، پشتکار و مطالعه لازمه کار است اما کسب تجربه، اولویت است که باید از طریق مطالعه به دست آورد، لذا من همان ابتدای جوانی اگر مسابقاتی در مجلات بود، شرکت می کردم و برنده می شدم و هیچگاه عجله ای برای کار نداشتم.

❏ مادر بزرگم برایم قصه می خواند
این مدرس ادبیات داستانی در پاسخ به این که چگونه به قصه و داستان علاقه مند شده است، گفت: مادر بزرگم یک خانم مذهبی بود که برایم قصه و کتاب های دینی می خواند و پدرم نیز ذوق شعری داشت که گاهی متجلی می شد و برای امام حسین (ع) شعر می گفت؛ نقش این عزیزان در زندگی من مهم بود تا جایی که از گلدوزی های رنگی مادرم تاثیر پذیرفتم. البته شخصا همواره تلاش می کردم در کارم بهتر شوم و سعی می کردم مطالعه را جدی دنبال کنم. اولین کتابی که مطالعه کردم، کتاب شعری از عباس یمنی شریف بود. کتاب کلاس دوم فارسی را قبل از شروع مدرسه خواندم و یکی از کتاب های داستانی فوسکی را کلاس چهارم بودم که مطالعه کردم. این دارنده نشان درجه یک هنری به شرایط چاپ کتاب در حوزه کودک و نوجوان پرداخت و با بیان این که بعد از پیروزی انقلاب کتاب های زیادی در حوزه کودک و نوجوان منتشر شد، درحالی که در گذشته چنین کتاب هایی وجود نداشت و باید شخص علاقه مند جست و جوی بسیاری می کرد، افزود: بعد از انقلاب، شرایط برای مخاطبان کودک و نوجوان بسیار از گذشته بهتر شد و کتاب های تخصصی برای سنین مختلف به وجود آمد.

❏ به روان شناسی علاقه داشتم
این مدرس ادبیات داستانی، چگونگی تحصیل خود در دانشگاه را تشریح کرد و افزود: من به رشته روان شناسی علاقه داشتم و وقتی قرار شد وارد دانشگاه شوم، پدرم به من و خواهرم گفت «دانشگاهی نروید که بی حجاب شوید»، همان زمان دانشگاه الزهرا تأسیس شد و ما به احترام پدرمان به دانشگاه الزهرا رفتیم، درحالی که دوست داشتیم برای ادامه تحصیل به آمریکا برویم و البته به ایران تعصب داشتیم و در نهایت به خاطر پدرمان مهاجرت نکردیم، درحالی که این تصمیم من را اذیت می کرد.

این دارنده نشان درجه یک هنری دوران تاهل را یک دوره جدید در زندگی خود معرفی کرد و ادامه داد: باز دواج مسیر زندگی من عوض شد. درحالی که من اصلا فرد انقلابی نبودم به خاطر یک رخداد و جذابیتی که وجود داشت با همسرم در راهپیمایی ۱۷ شهریور شرکت کردیم و شاهد اتفاقات آن روز بودیم و سپس اولین داستانم به اسم «هفت بند» را نوشتم و به خاطر آن وارد حوزه هنری شدم. من



از دواج و تجربه سفر به اروپا



سال ۱۳۵۳ بود که من ازدواج کردم و همسرم چون سینما می خواند به ایتالیا رفتیم. البته همسرم این امکان را داشت که در یکی از بانک ها مشغول به کار شود، اما درحالی که او معلم بود خیلی دوست داشت برای ادامه تحصیل به ایتالیا برود و سینما بخواند. من در این مسیر او را همراهی و تشویق کردم لذا در شرایطی که ما صاحب فرزند شده بودیم اما به ایتالیا سفر کردیم و به دلیل پاره ای از مسائل و مشکلات من مدت کمی در ایتالیا حضور داشتم و سپس به ایران بازگشتم و از سال ۱۳۴۶ مجدد تدریس و درس را شروع کردم که به مرور به عرصه ادبیات، داستان و داستان نویسی وارد شدم. من یک خواهر داشتم که شاگرد اول کلاس بود و دایی مادرم در اداره معارف مشغول بود و پدرم با این که تا کلاس ششم درس خوانده بود اما واقعا باسواد بود و کتاب های پرپاری مثل گلستان و بوستان سعدی می خواند که اهل حکمت، دیانت و ضرب المثل بودند و پابندی هایی داشتند و نوع گفتار و کردارشان جالب و جذاب بود.

نگاهی به کتاب «انقلاب ما»

آغاز هربازی بایک داستان

بازی، اولین و قوی‌ترین راه ارتباطی با دنیای کودک و نوجوان است.

و داستان‌ها، بازی فهم مفاهیم و پیام‌ها هستند.

در جهان رسانه، بازی پررنگ‌ترین نقش را به عهده دارد

و به همین دلیل در قالب انواع بازی می‌توان مفاهیم بزرگ و کوچک را به مخاطب انتقال داد.

کتاب انقلاب مادر ۱۱ فصل، توجه مخاطب را به ۱۲ داستان بازی جلب می‌کند. که موقعیت‌ها در آن، ماجراهایی واقعی است که به انقلاب، روابط داخلی و خارجی آن، فرصت‌ها و تهدیدها و سرنوشت آن مربوط است.

این موقعیت‌ها از ماجرای کاپیتولاسیون شروع شده و تا زمان حال ادامه می‌یابد. کاپیتولاسیون، قیام‌های بی در پی مردم در شهرهای مختلف، اعتصاب کارگران صنعت نفت، سرگرمی‌ها و غفلت‌ها، فرار شاه از ایران، حکومت اسلامی، طوفان شن طیس، تغییر محاسبات ذهنی، باشگاه تحریمی‌ها، نفوذ داخلی، پیشرفت و عدالت‌خواهی، در قالب بازی و مسابقه کودکان، برای مخاطب دوره‌دو دبستان، در این کتاب مورد بررسی و تبیین قرار می‌گیرند.

موضوعات و مفاهیم موردنظر در این داستان بازی‌ها که با شعارهای انقلاب پیوند خورده‌اند، عبارتند از:

- نه به قوانین نابرابر و ناعادلانه؛
- اصل به وجود آمدن جریان‌های بزرگ از جریانی کوچک و الهام بخش؛
- همبستگی برای انجام حرکت اعتراضی و مقاومت مدنی؛
- سرگرم شدن به ظواهر و غفلت از هدف به عنوان یکی از حربه‌های دشمن
- اهمیت آگاهی در برمل کردن دست ظالم ظاهر ساز؛
- کارآمدی نظریه حکومت اسلامی برای ادامه جامعه و معطل نماندن جامعه در دوره غیبت؛
- نصرت الهی برای مجاهدان؛
- تغییر محاسبات ذهنی به عنوان یکی از موانع حرکت انقلابی؛
- مشکل شدن مظلومان و ایجاد قدرت نو؛
- نفوذ به عنوان یکی از حربه‌های دشمن؛
- تلاش به عنوان مهم‌ترین اصل پیشرفت
- حفظ ارزش‌ها و هدف‌های جامعه از طریق مراقبت دائمی از آنها

در این کتاب، هر بازی بانامی جذاب و بایک داستان شروع می‌شود و سپس مربی وارد گفت‌وگو با مخاطبان می‌شود. پس از آن بازی با کمک مهیا شدن ابزار آن شروع می‌شود و بعد از اتمام آن، مربی به موقعیت واقعی آن و مفهوم اساسی اشاره می‌کند.

در آخرین بخش کتاب، مسابقه‌ای برای مربیان طراحی شده که از آنها می‌خواهد با مفهوم عدالت‌خواهی، داستان و بازی خلاقانه خود را پیشنهاد دهند و برای انتشارات، ارسال کنند.

این کتاب در ۱۶۰ صفحه، توسط نویسندگان بخش خانواده انتشارات راه یار، خانه همبازی، تالیف شده است.



فاطمه شایان پویا
نویسنده



صادق عبدللهی

پژوهشگر

حدود نیم قرن از انقلاب ۵۷ مردم ایران می‌گذرد؛ یعنی از نسلی که اکنون در آستانه کهنسالی قرار گرفته‌اند به بعد، هیچ‌کدام در زمان انقلاب ناظر رخدادها نبوده‌اند، علاوه بر این پدیده شکاف نسلی نیز فهمیدن شرایط وقوع انقلاب را به تأخیر انداخته است. به هر حال سرعت استقرار نظام جمهوری اسلامی به فاصله کمی پس از پیروزی انقلاب، هم موجب تعجب و حیرت ناظران و تحلیل‌گران خارجی و داخلی در آن زمان شد و هم در شرایط فعلی، باعث به وجود آمدن پرسش‌ها و ابهاماتی پیرامون نحوه استقرار نظام جمهوری اسلامی شده است؛ به ویژه با گذشت ۴۴ سال از انقلاب و پدیده شکاف نسلی این پرسش‌ها به شکل جدی مطرح است:

نظام جمهوری اسلامی چگونه تاسیس شد؟ چگونه در یک همه‌پرسی زودهنگام، ۹۸/۲ درصد شرکت‌کنندگان به جمهوری اسلامی رای موافق دادند؟

آیا اندیشه جمهوری اسلامی به اندازه کافی پخته شده بود و افکار عمومی جامعه نسبت به آن آگاهی کافی داشت؟

آیا تصویب جمهوری اسلامی عجولانه و شتاب‌زده انجام شد؟ آیا با شگردهای خاص رهبران انقلاب و با بسیج توده‌ها، آگاهی مردم تحت‌الشعاع فضای احساسی آن زمان قرار نگرفت و مردم ناآگاهانه به آن رای ندادند؟

عنوان جمهوری اسلامی چگونه مطرح شد؟ موافقان، مخالفان، منتقدان و دشمنان چه کردند؟

میزان اطلاع مردم از مفهوم و معنای «ولایت فقیه» چقدر بود و راهبران انقلاب تا چه حد برای روشن بودن معنای این اصطلاح تلاش کردند؟ آیا انقلاب ماهیتی اسلامی در راستای اجرای فرامین این دین الهی داشت یا دین فقط دستاویز معترضان برای پیش‌برد مخالفت‌شان با رژیم سابق بود؟

فضای روشنفکری و مطبوعات در آن زمان کدام خط‌مشی‌ها را دنبال کردند؟

آیا مردم برای آب، برق و مسکن مجانی انق ۴ لایب کردند؟ کتاب «فرآیند استقرار جمهوری اسلامی» نوشته محمد شفیع‌فر (عضو هیات علمی دانشگاه تهران) به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد. این کتاب از سوی «کانون اندیشه جوان» منتشر شده و توانسته است در کمتر از ۲۰۰ صفحه رخدادهایی را که به «استقرار جمهوری اسلامی» منجر شده‌اند، به شکلی مستند و سریع روایت کند.

یک قرن تجربه پیش از انقلاب ۵۷

در مقدمه کتاب «فرآیند استقرار جمهوری اسلامی» بیان می‌شود که ایران معاصر پنج نهضت یا جریان عمده را تجربه کرده است: جنبش تنباکو ۱۲۶۹ هـ، انقلاب مشروطه ۱۲۸۵ هـ، ملی‌شدن صنعت نفت ۱۳۲۹ هـ، قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ هـ، انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ هـ. سه مورد اول با پیروزی مخالفان جریان به پایان رسید، قیام ۱۵ خرداد با وجود تحول بینشی و نگرش در جامعه، به لحاظ خودجوش بودن آن و فقدان برنامه و سازماندهی لازم، با سرکوب شدید رژیم مواجه شد و به شکست انجامید. این شکست تذکر تاریخ بود و در پی آن، جامعه، نخبگان و رهبران انقلابی به این نتیجه رسیدند که باید برای بعد از انقلاب هم چاره‌اندیشی کرد و نظام سیاسی مطلوبی را به عنوان جایگزین نظام قبلی، طرح انداخت. هرچند این بازاندیشی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۴۲ برای برخی به وجود آمده بود اما سرکوب شدید ۱۵ خرداد و روند تحولات اوایل دهه ۱۳۴۰ ضرورت این بازاندیشی را دو چندان کرد؛ پس طراحی و نظریه‌پردازی به منظور ایجاد حکومت جایگزین در دستور کار افراد انقلابی قرار گرفت و در راس همه، امام خمینی نظریه ولایت فقیه را در سال ۱۳۴۸ ارائه کرد. بنابراین مردمی

نگاهی به کتاب «فرآیند استقرار جمهوری اسلامی»

تنها انقلابی که خود را به رفتار دوم گذاشت

که سال ۵۷ انقلاب کردند در یک بازه ۱۰۰ ساله کارآزموده شده بودند و می‌دانستند دنبال چه هستند.

محتوای کتاب

کتاب «فرآیند استقرار جمهوری اسلامی» در هفت فصل، دوره شتاب انقلاب (از دی‌ماه ۵۶ تا ۱۱ فروردین ۵۸) را گزارش می‌کند. در فصل اول ویژگی‌های عمده جنبش دوره شتاب بررسی شده است؛ این بررسی ناظر به سه مفهوم چستی ماهیت جنبش، شیوه رهبری جنبش و اهداف جنبش است.

در فصل‌های دوم و سوم خوانندگان با اصطلاح «جمهوری اسلامی» در دویخش‌آشنایی می‌شوند؛ اول با فرآیند مطرح شدن این نوع از حکومت در جامعه آن زمان و دوم با معنا و مفهومی از جمهوری اسلامی که موافقان و مخالفان بر سر آن منازعه و گفت‌وگو کردند.

در فصل چهارم واکنش سه گروه عمده و مهم از جریان‌های فکری حاضر در صحنه انقلاب، نسبت به عنوان و محتوای جمهوری اسلامی بررسی می‌شود. این سه گروه به این ترتیب هستند: گروه‌های جریان‌های چپ، گروه‌های ملی‌گرا و میانه‌رو، سازمان مجاهدین خلق. در پایان فصل، پاسخ مدافعان جمهوری اسلامی به این جریان‌ها مرور می‌شود. فصل‌های پنجم، ششم و هفتم کتاب، زمانی را روایت می‌کند که همه اقشار مختلف جامعه بر سر معنای «جمهوری اسلامی ایران» به توافق رسیده‌اند؛ یعنی تفاوت میان شکل حقوقی و محتوایی آن را می‌دانستند، نسبت میان آن و دین اسلام و همچنین نسبت میان مردم و این نوع حکومت روشن شده و جزئیات آن مورد بحث بود. در این فضا دولت موقت موظف شد رفراندوم را برگزار کند. انقلاب ۵۷ مردم ایران، تنها انقلاب در جهان معاصر است که خود را به همه‌پرسی گذاشته است؛ پس طبیعی است که اصل رفراندوم، شرایط برگزاری و شیوه‌های حکومتی نامزد حاکمیت مورد بحث و نقد باشد. ایالات متحده آمریکا مدل‌های حکومتی احتمالی در ایران را بر اساس منافع خودش به این ترتیب عنوان کرده بود: «مشروطه سلطنتی، شورای نیابت سلطنت، ایجاد یک جمهوری توسط میانه‌روها و جبهه ملی، جمهوری اسلامی توسط طرفداران امام خمینی، حکومت نظامی به شکل لیبی» و جریان‌های داخل کشور هم این انواع را: «جمهوری دموکراتیک اسلامی، جمهوری دمکراتیک خلق، جمهوری مطلق، جمهوری اسلامی».

کتاب این نکته مهم را آشکار می‌کند که میان رفراندوم و انتخابات تفاوت وجود دارد؛ انتخابات انتخاب کردن از میان چند گزینه است و رفراندوم پرسش در مورد یک گزینه است که به آری و نه منتهی می‌شود. سرانجام جمهوری اسلامی «آری» گرفت ۱۲ و در فروردین ۵۸ مستقر شد.

در فرآیند استقرار جمهوری اسلامی و پس از آن نیز، گروه‌هایی ساز مخالف زدند و با وجود فقدان پایگاه اجتماعی و در اقلیت بودن، مسئله‌ها و حتی روزهای سختی را برای مردم به وجود آوردند. دکتر محمد شفیع‌فر فرآیند مخالفت این گروه‌ها را نیز در کتاب بازتاب داده است. سرانجام کتاب در فصل هشتم با بررسی جریان‌هایی که جمهوری را منهای اسلام می‌خواستند به پایان می‌رسد. این جریان‌ها تصور می‌کردند یک واتیکن در ایران تاسیس می‌شود و زعامت اجرای قوانین دین بر عهده حکومت نیست؛ در حالی که نسبت میان حکومت، مردم و دین در بیان مفهوم جمهوری اسلامی آشکار بود. با این همه، جریان‌هایی در داخل و خارج کشور می‌خواستند اسلام از عنوان حکومت برداشته شود. مخاطب در این بخش از کتاب با این جریان‌ها آشنا می‌شود.



جمهوری اسلامی ایران»
به توافق رسیده‌اند؛
یعنی تفاوت میان شکل
حقوقی و محتوایی آن
را می‌دانستند، نسبت
میان آن و دین اسلام و
همچنین نسبت میان
مردم و این نوع حکومت
روشن شده و جزئیات
آن مورد بحث بود. در
این فضا دولت موقت
موظف شد رفراندوم را
برگزار کند. انقلاب ۵۷
مردم ایران، تنها انقلاب
در جهان معاصر است
که خود را به همه‌پرسی
گذاشته است



مناظره‌ای درباره انتخاب «عقیله» در جایزه ادبی جلال آل احمد

رمانی که در بخش «مستندنگاری» تقدیر شد!



کتاب عقیله، نوشته الهام امین که توسط انتشارات به نشر منتشر شده است توانست در پانزدهمین دوره جایزه ادبی جلال آل احمد در بخش مستندنگاری شایسته تقدیر شناخته شود. در یکی از گروه‌های اجتماعی که اهالی نشر و کتاب در آن عضویت دارند، بحثی درباره آن راه افتاد که آن را در معرض قضاوت شما می‌گذاریم. نام‌ها را هم مخفف کردیم که توجه همه به سوی گفته‌ها جلب شود.

✎ م. و (فعال کتاب و رسانه)

شایسته تقدیر جایزه جلال در بخش مستندنگاری؛ می‌گفتند این داستان با سوژه مذهبی نوشته شده است، در نتیجه خواننده ندارد.

برگزیده بخش مستندنگاری به کتاب خودش می‌گه داستان: «!!!!!!» قالب کتاب: رمان

خبری که ناشر بعد از برگزیده شدن کتابش منتشر کرد: «عقیله» که رمانی جامع درباره زندگی حضرت زینب (س) در دوره پانزدهم جایزه جلال آل احمد، که مهم‌ترین جایزه ادبی ایران به شمار می‌آید، در بخش مستندنگاری شایسته تقدیر شد.

خوبه آقای (علی) رضانی و خانم (وجیهه) سامانی به این مسائل جواب بدهند.

کتاب «عقیله» نیز اولین اثر منشور الهام امین در حوزه رمان است که به بیان زندگی و شخصیت حضرت زینب (س) می‌پردازد

✎ ح. الف (فعال کتاب و رسانه)

شاید تصور نویسنده از رمان با چیزی که داوران در ذهن دارند فرق دارد.

✎ م. و (فعال کتاب و رسانه)

بله ظاهراً این‌طور بوده.

✎ م. ر (روزنامه‌نگار و نویسنده)

اتفاقاً باید به یک تصور واحد رسید. و البته با توجه به حساسیت کتب دینی و مذهبی خصوصاً کتب مرتبط با بزرگان دین و رعایت استناد در آنها، می‌شود همه این کتاب‌ها را در بخش مستندنگاری داوری کرد و صد البته که حق تعداد زیادی از کتاب‌های مستندنگاری در این وضعیت، ضایع می‌شود. باید بخش دیگری برای این کتاب‌ها در نظر گرفت.

✎ م. ح (ناشر)

ولی عقیله، واقعاً مستند است. و به نظرم نویسنده تسامح داشته در تعبیر.

✎ م. ر (روزنامه‌نگار و نویسنده)

نوع قلم و روایت، کاملاً داستانی است و بی‌شک، کل مطالب، مستند به احادیث و روایات صحیح و محکم.

✎ ح. الف (فعال کتاب و رسانه)

تصور واحد؟ تاریخ ادبیات سر تعابیر اختلاف دارد آن وقت ما اینجا به تصور واحد برسیم؟

✎ م. ر (روزنامه‌نگار و نویسنده)

ناشدنی است. اما می‌شود ما جوان‌ها، آرزویش را داشته باشیم. بخش جنبی «عقیله» راهم می‌شود به جایزه جلال اضافه کرد؛ با رویکرد ویژه به ادبیات دینی و آیینی

✎ م. ق (پژوهشگر و مستندنگار)

به نظرم در این یکی دو ماه اخیر تعریف مستندنگاری عوض شده، خبرش به ما نرسیده. شما نمونه فصل اول کتاب عقیله را از طاقچه دانلود کن و بخوان. اصل متن کتاب زبان حال نویسنده هست با حضرت زینب سلام ... علیها. البته که استناداتی هم داشته و ارجاع داده به روایات و ... تا جایی که اساتید ما گفتند زبان حال جزو مستندنگاری نیست. می‌گویم، شاید تعریف عوض شده.

✎ ع. ه (نماینده ناشر)

زبان حال نیست.

✎ ع. ه (نماینده ناشر)

نگفتم مستند است. گفتیم کتاب، زبان حال نیست. من نمی‌دانم کتاب چیست، می‌دانم که به عنوان رمان نمی‌توانم بپذیرمش. ولی زبان حال هم نیست. حجم مستندات و اتقان تاریخی کتاب فراتر از زبان حال است. طبیعتاً این ادبیات بیشتر ولی زبان حال نیست!

✎ م. ق (پژوهشگر و مستندنگار)

در روضه به عموم اینها می‌گن زبان حال. حالا جای دیگه چه می‌گویند نمی‌دانم.

✎ ع. ه (نماینده ناشر)

نویسنده به جای دانای کل یا سوم شخص، این زاویه را انتخاب کرده است. اگر همین حرف‌ها به جای زبان نویسنده، از طریق دانای کل روایت می‌شد، شما مسأله تون حل می‌شد؟ زبان حال خیلی شخصی‌سازی شده است.

✎ م. ق (پژوهشگر و مستندنگار)

ما مسأله‌ای نداریم که بخواهد حل بشود. حل شده قبلاً. جایزه هم گرفته رفته. اساساً اگر چنین متنی با سوم شخص روایت می‌شد باز هم مستند نبود. ولی این‌که می‌فرمایید مستند نیست خب یک قدم رو به جلوست. چون قبلاً گفته بودید از نظر شما مستندنگاریه.

✎ ع. ه (نماینده ناشر)

اتفاقاً هنوز هم می‌گویم بین مستندنگاری و رمان، حتماً

مستنده، به این معنا که استناد داره حرفاش واقعاً.

✎ م. ق (پژوهشگر و مستندنگار)

مسأله این است که وقتی داوری به ادبی‌کردن متن علاقه داشته باشد، علاقه دارد دیگر. کاری‌ش هم نمی‌شود کرد.

✎ ع. ه (نماینده ناشر)

آره. این، حرف درستی است.

✎ م. ر (روزنامه‌نگار و نویسنده)

من کل کتاب را در روزهای آغازین انتشار خوانده‌ام و با نویسنده هم گفت‌وگو کرده‌ام و بر همین اساس می‌خواهم ضمن تأیید توجه به این کتاب ارزشمند از متصدیان امر بخواهم درباره این موضوع در آینده‌ی تدبیری بیندیشند.

✎ م. ق (پژوهشگر و مستندنگار)

مسأله، اساسی‌تر از این حرف‌هاست. کتاب‌هایی در حوزه مستندنگاری کنار هم قرار می‌گیرند و با هم داوری می‌شوند که اساساً با هم فرق دارند از نظر ظرفیت، نثر، قلم، پشت صحنه و کارهای پیشینی مثل تحقیق و پژوهش میدانی و کتابخانه‌ای و ... یک کار تک‌نگاری است، یک کار جمع‌نگاری، یک کار خودنوشت، یک کار پژوهش اسنادی، یک کار پژوهش میدانی، یک کار سفرنامه، یک کار روایت مستند داستانی، یک کار رمان تاریخی، یک کار مستندروایی است...

✎ م. ر (روزنامه‌نگار و نویسنده)

تفکیک کتاب‌ها به این دقت، البته شاید در جایزه بزرگی به نام جلال، ممکنه نباشد اما می‌شود لاقلاً برای کتاب‌های مذهبی و آیینی به شرط مستندبودن‌شان، شأن مجزایی دید تا مورد عنایت بیشتری قرار بگیرند و جای سایرین هم تنگ و محدود نشود. مثل این که همه کتاب‌های مستندنگاری در یک انوبوس باشند و برای کتاب‌های آیینی هم یک سواری آخرین مدل با اسکورت، در نظر گرفته شود.

✎ م. ق (پژوهشگر و مستندنگار)

به نظرم می‌تواند بخش مستندنگاری سه یا حداقل دو گونه بشود. می‌شود چرا نمی‌شود؟ ولی ظاهراً دست دبیر جایزه جلال نیست. دست شورای عالی انقلاب فرهنگی است. ولی کتاب‌های آیینی و ماشین و اسکورت را دیگر به نظرم باید جماعت از ما بهتران پاسخ بدهند.

✎ ج. ک (نویسنده و ناشر)

همه جوابی به دقت اعطا شده و گرفتن کاغذ دولتی مهم‌تر از نقد و نظر درباره مستندنگاری است.



نگاه

برشی از کتاب عقیله

✎ «پنجمین روز از پنجمین ماه سال پنجم هجرت تو چشم در چشم پاک‌ترین مادر جهان گشودی، دیده بر دیده سیده زنان زمین، سرور بانوان بهشت، گل سرسبد مادران عالم و چشمانت از این دیدار خجسته خورشیدوار درخشیدن آغازید. چشمان نافذویی نظیر تو قرار از جان پاره تن رسول خدا برد و او تو را تنگ در آغوش فشرد و بوسه از گلگونه‌های تو سترد.

مادر جوان ماهتاب روی تو را به پدر نمایاند. برق افتخار به زادن چنین نوزادی، چشم‌های مادر را چراغان کرده‌است؛ حال آن‌که او فاطمه (س) است و فاطمه (س) خود فخر جهان است.

ریحانه محمد است، شمیم بهشت است در مشام پدر. حق همین است. مادری چنین، فرزندی چنین زاید و فرزندی چون تو را چنان مادری شاید.

فاطمه (س) در گزیدن نام تو از امیر خویش پیشی نمی‌گیرد و حضرت امیر (ع) نیز ادب نگاه می‌دارد و این انتخاب را به رسول خدا وامی‌گذارد. پیامبر در سفر است و اهل خانه فاطمه (س) چشم‌انتظار. سه روز از طلوع ماه روی تو می‌گذرد که خبر بازگشت رسول خدا شادمانی میلاد تو را در خانه کوچک فاطمه (س) دوچندان می‌کند.

خانه کوچکی که کانون بزرگ عشق است، محور هستی است، نقطه کمال حق پرستی است، زیارتگاه عرشیان است و قبله دل‌های فرشیان.

پیامبر به رسمی شیرین و عهدی دیرین در بازگشت از هر سفر، نخست پای در خانه فاطمه (س) می‌گذارد و دل به دیدار او خوش می‌دارد و این‌بار نیز چون همیشه مهمان کاشانه دردانه خویش می‌شود. تو را به بهشت آغوش رسول خاتم سپردند. پیامبر تو را به سینه چسباند و صورت بر صورت تو نهاد.

«به راستی که این صورت حمیده و این طلعت رشیده چقدر به خدیجه (س) مانند است!»

رسول خدا فرمود و سپس دیده بر جبین تو دوخت و ناگاه گویا برق صاعقه‌ای خرمن آرزویش را درهم سوخت. ابرهای اندوه آسمان دیدگان محمد را پوشاند. اشک باریدن گرفت و پیامبر بلند گریست.

«پدرجان، خدا هیچ‌گاه چشم‌هایتان را گریان نکند، این گریه برای چیست؟!»

... و چه نیک نامی است زینب تو را که تو زینت پدری و به راستی که زینت بزرگمردی چون علی (ع)، زینت جهانی است.

به راستی تو کیستی که خداوند این نقطه از زمین - این خانه بهشتی - را منزلگاه تو ساخت؟!

تو کیستی که کودکی‌ات را در آغوش بزرگان اهل بهشت دست به دست می‌شوی و بر زانوان برگزیدگان خدا از شمیم ملکوت سرمست؟!

تو کیستی که هم‌بازیان خردسالی ات سروران جوانان اهل بهشتند و هم سخنان و هم سفرگانت پاک طینتان نیک سرشت؟!

تو زاده فاطمه‌ای که زهرا (س) بود چندان که برای اهل آسمان چون ستارگان به چشم اهل زمین می‌درخشید. تو زاده فاطمه‌ای که دردانه خداست و مثل هیچ کس نیست.

تو زاده فاطمه‌ای و تنها همین شرافت، آدمی را کفایت است که سر بر آسمان ساید و دل از عالمی برباید.»

اینها بخشی از کتاب عقیله و روایت زندگی دردانه اهل بیت (ع) است. ✎

این کتاب، یک رمان نیست؛ چراکه در دل خود واگویی‌هایی حقیقی از زندگی الیزابت برت براونینگ دارد و در عین حال ساختار اصلی اثر بر پایه تخیل نویسنده است. نویسنده این اثر معتقد است زندگی‌نامه باید تصویری زنده و پویا از فرد و پیچیدگی‌ها و تناقضات روحی‌اش ارائه کند و نهایتاً اطلاعات دادن صرف از زندگی یک فرد بی‌فایده است. «فلاش؛ سگ شاعر» نتیجه بازی آزاد سیال ذهن ویرجینیا ولف است.

ولف معتقد است حقیقت فرد در ناگفته‌های زندگی و دنیای درونی‌اش پنهان است بنابراین انتخاب فلاش، زاویه هوشمندانه‌ای برای بیان زندگی‌نامه برت است.

- ❑ نویسنده: ویرجینیا وولف
- ❑ ترجمه: شفیقه کیوان
- ❑ انتشارات: امیرکبیر
- ❑ قیمت: ۶۵ هزار تومان



- ❑ نویسنده: محمدرضا یوسفی
- ❑ انتشارات: شهید کاظمی
- ❑ قیمت: ۷۰ هزار تومان

بیش از ۳۰ سال که از آخرین روزهای یکی از طولانی‌ترین جنگ‌های معاصر گذشته است، من به عنوان فردی نظامی که از ساعت‌های اول جنگ از ابتدای تانک‌ها در گوشه و کنار بعضی از عملیات‌ها افتخار حضور داشتم، بر آن شدم به شرط توفیق الهی، مشاهدات، اطلاعات و خاطرات خود را به علاقه‌مندان تاریخ کشور عزیزم تقدیم کنم. همان‌گونه که امروز تاریخ گذشته‌های دور و نزدیک مردمان وطن قضاوت می‌شود، آیندگان درمورد عملکرد دیروز و امروز ما به قضاوت می‌پردازند که در زمان بحران و جنگی ناخواسته چه کرده‌ایم و چه باید می‌کردیم.



افتتاح

کتابفروشی جیبی افتتاح شد



کتابفروشی جیبی، وابسته به انتشارات امیرکبیر، با حضور جمعی از اهالی کتاب و رسانه، بازگشایی شد. امیرعباس بلادی، مدیر فروشگاه‌های کتاب انتشارات امیرکبیر در گفت‌وگو با خبرنگار ما گفت: این فروشگاه فعلاً از ۹ صبح تا ۱۹ عصر در خدمت مخاطبان است و در آینده کوتاه، ساعت فعالیت تا ۲۱ شب ادامه خواهد داشت. وی افزود: فراخور خیابان کریمخان و نام انتشارات امیرکبیر و سازمان کتاب‌های جیبی، در حال حاضر حدود ۳۰۰ عنوان کتاب در حوزه‌های عمومی و ۸۰۰ عنوان کتاب در حوزه کودک و نوجوان گردآوری شده که به مرور تکمیل و تغییر خواهد کرد. همچنین کتاب‌های نفیس هم برای هدیه، فراهم شده است. ما برابر نظرسنجی از مشتریان این راسته، به این ترکیب از کتاب‌ها رسیده‌ایم و ان شاء... به ترکیب بهتری نیز خواهیم رسید.

نقدنویسانان

نگاهی به کتاب «پسری که دور دنیا را رکاب زد»

باتام رکاب بزن



ارمیا مرادیان

۱۰ ساله

کتاب «پسری که دور دنیا را رکاب زد» درباره پسری به نام تام است که رویای ماجراجوشدن در ذهن دارد، اما به خاطر این فکرها، در مدرسه مسخره می‌شود؛ دلیل این مسخره شدن هم این بود که تام پسری لاغرمردنی بود و نمی‌توانست زیاد رکاب بزند.

اماتام نه از مسخره شدن ناراحت می‌شد و نه از رویاپردازی دست برمی‌داشت، برای همین روزی تصمیم گرفت با دوچرخه دور دنیا را رکاب بزند. شخصیت تام، برای ما، الهام‌بخش این است که نه تنها نباید از تلاش دست کشید بلکه باید برای موفقیت تلاش کرد.

تمام آن بچه‌هایی که تام را مسخره می‌کردند بعد از دو سال سفر تام، بالاخره فهمیدند که هیچ کاری، نشدنی نیست. به قول معروف، کار نیکوکردن از پرکردن است. تام در این دو سال، فقط لب به موز زده، برای همین وقتی که به خانه برگشت و موز دید گفت: «من از موز متنفرم».

البته تام در این سفر با غذاهایی همچون پیتزا، سوشی، رشته و پنیک هم آشنا شده و آنها را هم خورده بود، اما بیشترین غذایی که خورده بود، ساندویچ موز بود.

به نظر من بهترین غذایی که تام در تمام طول سفرش خورد، پنیک بود چون در آن سرما، در قطب جنوب، این غذا شاید از غذای بهشتی هم بهتر باشد.

تام در این سفر، دوستان زیادی پیدا کرد اما وقتی که با دوست قدیمی‌اش روبه‌رو شد، از خوشحالی سر از پا نمی‌شناخت. بهترین زمان برای تام اما وقتی بود که پیش خانواده‌اش برگشت. او از دیدن آنها شادی وصف‌ناپذیری داشت. او تا پایان خیابان، با تمام سرعت رکاب زد تا چند دقیقه زودتر پیش خانواده‌اش برسد.

این کتاب برگرفته از زندگی و ماجراجویی آلستر هامفریز، نویسنده، مستندساز و ماجراجوی اهل انگلستان است. البته آقای هامفریز، نویسنده این کتاب است که در این صورت می‌شود گفت او زندگینامه خودش را نوشته است. این کتاب در سه جلد مختلف، از نشر اطراف و با ترجمه لیدا هادی به چاپ رسیده است. این سه جلد شامل این سفرهاست: سفر به اروپا و آفریقا، سفر به آمریکا و سفر به آسیا.

این را هم باید بگویم چرا این بار خواستم درباره کتابی بنویسم که نویسنده‌اش، ایرانی نیست. دلیلش این است که می‌خواستم بگویم ما باید کتاب‌هایی از ملت‌های دیگر را هم بخوانیم؛ آنها هم مثل ما در زندگی با اتفاقاتی روبه‌رو می‌شوند که می‌تواند مهم و الهام‌بخش باشد.

البته مهم است که مترجم کتاب هم چه کسی باشد، چون باید بتواند کتاب را برای بچه‌ها خوب ترجمه کند و ما بتوانیم مطالب کتاب را بفهمیم و از آنها استفاده کنیم.



معرفی نوجوانان

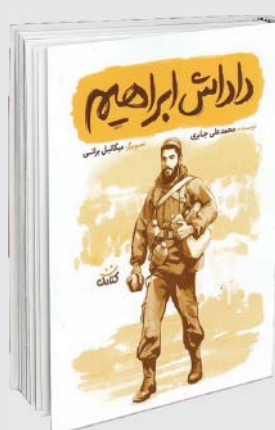
داداش ابراهیم برادری برای همه بچه‌های ایران



ملینا گیوه‌کی

۱۰ ساله

ابراهیم هادی متولد اردیبهشت سال ۱۳۳۶ در تهران متولد شد. ابراهیم به ورزش علاقه زیادی داشت. بدنش قوی و ورزشیده بود و در ورزش‌های باستانی، کشتی و والیبال بسیار ماهر بود. در کنار درس، ورزش و کار؛ هوای اطرافیان را هم داشت. اگر نیازمندی می‌دید یا فقری در اطرافش زندگی می‌کرد؛ بی‌تفاوت از کنارش رد نمی‌شد و به آنها کمک می‌کرد. ابراهیم پس از پیروزی انقلاب، مدتی معلم بود اما با شروع جنگ، معلمی را رها کرد و به جبهه رفت و بالاخره ۲۲ بهمن سال ۱۳۶۱ در کانال کمیل به شهادت رسید. بله!



حتما حدس زده‌اید که کتاب امروزمان در مورد شهید ابراهیم هادی است. نام کتابی که می‌خواهم معرفی کنم؛ «داداش ابراهیم» است. این کتاب از پرفرودترین کتاب‌های دفاع مقدس برای کودکان و نوجوانان است که به زبانی ساده و تصویری گرافیکی جالب منتشر شده است. نویسنده این کتاب، آقای محمدعلی جابری و تصویرگر این کتاب خانم میکائیل براتی است. این کتاب توسط انتشارات کتابک به چاپ رسیده. کتاب داداش ابراهیم دارای ۲۲ داستان کوتاه از زندگی شهید ابراهیم هادی است. پیشنهاد می‌کنم که حتماً این کتاب را از انتشارات کتابک یا فروشگاه‌های اینترنتی کتاب تهیه کنید و بخوانید.

آنلاین بخوانید، آنلاین دیده شوید
جام جم آنلاین

Instagram: @jamejam.news
https://t.me/jamejamDaily
https://rubika.ir/jamejamDaily
http://twitter.com/jamejamCPI

جدیدترین اخبار ایران و جهان در جام جم آنلاین
ورزشی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حوادث

jamejamdaily.ir
jamejamonline.ir

